

# شکر فروش

از آنها نیز به خود پرداخته است؛ اما کمتر کسی او را در ردیف شاعران متفاخر، قلمداد می‌کند. بر آن شدم تا دلیل قانع کننده‌ای پیدا کنم. هر چه در ویژگیهای خود سعدی و دوره زمانی او گشتم، دیدم نه تنها در این دوره تفاخر، موجه نیست که به خاطر تشدید تفکرات صوفیانه و ملامتی‌گری، هر چه بوی ریا بدهد، مذموم‌تر از گذشته است؛ گفتم هر چه هست در نوع بیان این متفاخر است. از آن جهت که لازم است با یک پیشزمینه ذهنی شفاف‌تر وارد اصل بحث شویم ابتدا، نمونه‌هایی از این تفاخرات را بدون توجه به زیباییهای تکنیکی آن مرور می‌کنیم:

بر حدیث من و حسن تو نیفزاید کس  
حد همین است سخندانی و زیبایی را  
(کلیات، ص ۴۵۵)

من دگر شعر نخواهم که نویسم که مگس  
ز حتم می‌دهد از بس که سخن شیرین است  
(کلیات، ص ۴۹۷)

هنر بیار و زبان آوری مکن سعدی  
چه حاجت است که گوید شکر که شیرینم  
(کلیات، ص ۶۸۸)

سخن سعدی بشنو که تو خود زیبایی  
خاصه آن وقت که در گوش کنی مروارید  
(کلیات، ص ۵۹۹)

دلایلی که باعث می‌شود سعدی را یک شاعر متفاخر ندانیم در دو دسته جای می‌گیرد.

## عوامل درون بیتی

**۱- مقایسه:** سعدی گاه برای بیان زیبایی شعر خود، آن را با یک زیبایی دیگر به نوعی مقایسه می‌کند که ذهن ما را از توجه صرف به خودنمایی سعدی، منصرف می‌کند این مقایسه‌ها به سه شکل در شعر سعدی آمده است:

**الف:** مقایسه با یک زیبایی دیگر و کمتر دانستن شعر خود، از آن زیبایی. در اینگونه موارد، هر چند شاعر، شعر خود را ممتاز جلوه می‌دهد اما وقتی همین امتیاز را با یک زیبایی در معشوق، مقایسه می‌کند و خود اعتراف می‌کند که زیبایی شعرش، در مقابل معشوق چیزی نیست، نه تنها او را متهم به فخر فروشی، نمی‌کنیم؛ که به خاطر شکسته نفسی، تحسین هم می‌کنیم، غافل از اینکه در همین بیان و میان، با استفاده از اصل مقایسه، یک ویژگی مثبت را هم در شعر خود عرضه کرده است:

جای خنده است سخن گفتن شیرین پیش  
کاب شیرین چو بخندی برود از شکر  
نمی‌گوید پیش تو سخن گفتن خنده دارا است بلکه  
سخنی شیرین گفتن را خنده آور می‌داند. می‌بینیم چیزی از شیرین سخنی خود، کم نمی‌گذارد بلکه مورد مقایسه را خیلی شیرین‌تر می‌داند. یا این موارد که توضیح آنها به اطلاع می‌کشد و تنها به آوردن بیت اکتفا می‌کنیم:

لهجه شیرین من پیش دهان تو چیست  
در نظر آفتاب، مشمله افروختن  
(کلیات، ص ۷۰۸)

سعدیا، گفتار شیرین، پیش آن کام و دهان  
دُر به دریا می‌فرستی زر به مدفن می‌بری  
(کلیات، ص ۷۸)

حسن دلبری



پری رو تاب مستوری ندارد  
دراز بندی ز روزن سر بر آرد

در زمره شاعران؛ چه ایرانی و چه غیر ایرانی، بسیار کمند کسانی که در لا به لای سروده‌های خود، میلی به ابراز و اظهار شخص خویش نداشته باشند. همین عمومیت، خودنمایی شاعر را در شعرش - البته تا حدی که توی ذوق نزند - توجیه می‌کند. میل به ماندگاری از یک سو و بیم اینکه شاید کسان دیگری، شعر شاعری را به خود منتسب کنند از سویی دیگر، باعث می‌شود که شاعر در جای جای شعر خود، نامی و نشانی به جا بگذارد و «من» شخصی شاعر - نه من نوعی - را در زوایای کارش بخوبی ببینیم. اما این میل به ظهور و بروز، وقتی از حد می‌گذرد و در حیطه مباحات و تفاخر، متجلی می‌شود آن شاعر را متفاخر، شعرش را مفاخره‌آمیز و کارش را در ترازوی نقد اخلاقی سبک وزن و ناپسند قلمداد می‌کنیم؛ لیکن غرض، بیان اخلاقی یا غیر اخلاقی بودن متفاخر، یا ارایه معیارهای ارزشی و تعیین حد و حدود برای آن نیست؛ می‌خواهیم در این سطور به این نتیجه برسیم که آنچه باعث انزجار ما از یک متن مفاخره‌آمیز می‌شود تنها نفس مباحات نیست که بیش از آن شیوه بیان شاعر است که قضاوت ما را رقم می‌زند.

وقتی سخن از شاعران متفاخر به میان می‌آید، بیش و پیش از همه شاعرانی مثل خاقانی، نظامی، رشید و طواط، مجیرالدین بیلقانی و از این دست شاعران را نام می‌بریم که در بسیار جای شعر خود به شکلی افراطی و عریان، خود را بروز داده‌اند و همین عریانی اظهار وجود، در قضاوت خوانندگان و منتقدان تاثیر گذاشته است. روزی فرصتی دست داده بود و غزلهای سعدی را می‌خواندم. دیدم این مرد، نه تنها در اظهار و ابراز خود، به نسبت، کمتر از آن شاعران متفاخر، شعر نگفته که در بعضی موارد بیش

● میل به ماندگاری از یک سو و بیم اینکه شاید کسان دیگری، شعر شاعری را به خود منتسب کنند از سویی دیگر، باعث می‌شود که شاعر در جای جای شعر خود، نامی و نشانی به جا بگذارد و «من» شخصی شاعر - نه من نوعی - را در زوایای کارش بخوبی ببینیم.

سخن لطیف سعدی، نه سخن که قند مصری  
خجلست از این حلاوت که تو در کلام داری  
(کلیات، ص ۷۷۳)

شکرین حدیث سعدی بر او چه قدر دارد  
که چنو هزار طوطی مکس است، پیش قندش  
(کلیات، ص ۶۲۸)

شیرین تر از این سخن نباشد  
الا دهن شکر فشانست

پ: مقایسه با یک زیبایی دیگر و بهتر دانستن شعر خود  
از آن: ظاهر این تیت، این گمان را تشدید می کند که لیستهای  
که در این نوع از مقایسه قرار می گیرند باید تفاخر شدید داشته  
باشند؛ اما جالب اینجاست که اولاً اینگونه مقایسه را خیلی  
کم دارد، ثانیاً در همین مقایسه هم خود را کمینه معشوق  
می داند و اگر فی المثل خود را خوش نموده ترین عندلیب معرفی  
می کند این خوش نمگی را در ملح و وصف معشوق می داند:

گلی چو روی تو گر ممکن است در آفاق  
نه ممکن است چو سعدی هزار دستانش  
(کلیات، ص ۶۳۲)

و یا این بیت:

شیرین تر از این سخن نباشد  
الا دهن شکر فشانست

می بینیم در مقام مقایسه خود را شیرین ترین شاعر روزگار  
می داند اما بلافاصله در مصراع دوم با کمتر دانستن خود از  
معشوق این میاهات را می پوشاند.

ج: مقایسه با یک ویژگی زیبا و برابر دانستن خود با آن:  
در این موارد هم مقایسه شعر خود با یک زیبایی دیگر اجازه  
نمی دهد ذهن فقط با سپری کردن یک خودنمایی، بیت را  
ترک بگوید:

بر حدیث من و حسن تو نیفراید کس  
حد همین است سخندانی و زیبایی را  
(کلیات، ص ۴۵۵)

آنقدر شاعرانه و لطیف، سخن گفتن خود را و  
زیبایی معشوق را حد کمال سخن و زیبایی معرفی  
می کند که به جای انزجار از خودنمایی، تحسین و  
اعجاب را در خواننده برمی انگیزد:

نه حسنت آخری دارد نه سعدی را سخن پایان  
بمیرد تشنه مستستی و دریا همچنان باقی  
(کلیات، ص ۷۸۳)

ز خلق، گوی لطافت تو برده ای امروز  
به خوبرویی و سعدی به خوب گفتاری  
(کلیات، ص ۷۶۹)

که هر سه بیت با تغییراتی ساختاری، حاصل یک کشف  
است. یا دو بیت زیر که سعدی، سخن خود را این بار نه با  
زیبایی که با سخن معشوق برابر می داند یا لااقل قابل ابراز  
در مقابل سخن محبوب:

چو یار اندر حدیث آید به مجلس  
معنی را بگو تا کم سراید

که شعر اندر چنین مجلس نگنجد  
بلی گر گفته سعدی است، شاید

(کلیات، ص ۶۰۰)

۲- آرایه پیچ کردن تفاخرها: یکی از شگردهای  
عمده سعدی این است که هر جا از خود تعریف کرده، آنقدر  
آن بیت را در لایه های ظریف آرایه ها پیچیده است که ذهن  
خواننده در میان کشف آرایه ها و لذتی که از بیت می برد  
فرصت سرزنش شاعر را برای تعریفی که از خود کرده، پیدا  
نمی کند و نه دلش می آید:

چو فرهاد از جهان بیرون به تلخی می رود سعدی  
ولیکن شور شیرینش بماند تا جهان باشد  
(کلیات، ص ۵۵۵)

شامل آرایه های «تشبیه، ایهام تناسبه مراعات نظیر،  
تصویر و تلمیح

فرهاد وارم از لب شیرین گریز نیست  
ور کوه محنتم به مثل بیستون شود  
(کلیات، ص ۵۹۷)

شامل آرایه های «تشبیه تلمیح، ایهام، حس آمیزی ایهام  
تناسب.

قلم است این به دست سعدی در  
یا هزار آسین در دری  
این نبات از کدام شهر آرند  
تو قلم نیستی که نیشکری  
(کلیات، ص ۷۵۹)

شامل آرایه های تجاهل العارف، تشبیه مضمر، جناس  
ناقص، استعاره مصرحه و تشخیص.

در می چکد ز منطق سعدی به جای شعر  
گر سیم داشتی بنوشتی به زر سخن

● آنچه باعث انزجار ما  
از یک متن مفاخره آمیز  
می شود تنها نفس  
میاهات نیست که بیش  
از آن شیوه بیان شاعر  
است که قضاوت ما را  
رقم می زند.

● هر چند شاعر، شعر  
خود را ممتاز جلوه  
می دهد اما وقتی همین  
امتياز را با یک زیبایی در  
معشوق، مقایسه می کند  
و خود اعتراف می کند که  
زیبایی شعرش، در  
مقابل معشوق چیزی  
نیست، نه تنها او را متهم  
به فخر فروشی، که به خاطر  
نمی کنیم؛ که به خاطر  
شکسته نفسی، تحسین  
هم می کنیم

● **سعدی به جای اینکه از موضع «من چنینم و من چنانم» وارد شود، خود را در هیئت یک شاعر بینوا، که از قضای روزگار، سخنش شیرین است، ظاهر می‌سازد و شیرین سخنی خود را به گونه‌ای موجه، ابراز می‌کند:**

● **سعدی، شکی ندارد که شیرین سخن است اما، از سویی دیگر، برغم شاعران متفاخر، این شیرین سخنی را، منسوب به خود نمی‌داند بلکه عواملی مثل وصف معشوق را عامل اصلی خوش سخنی خود می‌داند:**

مراعات نظیر.  
(کلیات، ص ۷۱۱)  
خضری چو کلک سعدی همه روز در سیاحت  
نه عجب گر آب حیوان بدر آید از سیاهی  
تلمیح، جناس ناقص، تشخیص  
(کلیات، ص ۸۱۵)  
سعدی به پاکبازی و رندی مثل نشد  
تنها در این مدینه که در هر مدینه‌ای  
شعرش چو آب در همه عالم چنان بشد  
کز پارس می‌رود به خراسان سفینه‌ای  
مدح شبیه به ذم، ایهام تناسبه تشبیه  
(کلیات، ص ۷۴۱)  
سر می‌نهند پیش خطت عارفان فارس  
بیتی مگر زگفته سعدی نبشته‌ای  
ایهام  
(کلیات، ص ۷۴۱)  
وین قبای صنعت سعدی که در وی حشو نیست  
حد زیبایی ندارد خاصه بر بالای تو  
تشبیه بلیغ، ایهام  
(کلیات، ص ۷۲۳)  
من آن مرغ سخنندانم که در خاکم رود صورت  
هنوز آواز می‌آید به معنی از گلستانم  
ایهام، تشبیه بلیغ، تضاد  
(کلیات، ص ۶۸۲)  
چشم سعدی در امید روی یار  
چون دهانش در فشانی می‌کند  
مراعات نظیر، تشخیص، تشبیه، استخدام  
(کلیات، ص ۵۸۳)

۴- **مظلوم نمایی:** سعدی به جای اینکه از موضع «من چنینم و من چنانم» وارد شود، خود را در هیئت یک شاعر بینوا، که از قضای روزگار، سخنش شیرین است، ظاهر می‌سازد و شیرین سخنی خود را به گونه‌ای موجه، ابراز می‌کند:

خوان درویش به شیرینی و چربی بخورند  
سعدیا چرب زبانی کن و شیرین سخنی  
ذر می‌چکد ز منطق سعدی به جای شعر  
گرسیم داشتی بنوشتی به زر سخن  
(کلیات، ص ۷۱۱)  
و یا در این بیته که شاعر، ظاهرأ از فراق یار می‌گرید  
اما با به کارگیری یک آرایه استخدام زیبا، سخن خود را  
مروارید معرفی می‌کند:  
چشم سعدی در امید روی یار  
چون دهانش در فشانی می‌کند  
(کلیات، ص ۵۸۳)  
خوی تو با دوستان تلخ سخن گفتن است  
چاره سعدی حدیث با شکر آمیختن  
(کلیات، ص ۷۰۸)

۵- **منسوب دانستن خوش سخنی خود به**

**عامل دیگری که مانع خودبینی شود:** سعدی، شکی ندارد که شیرین سخن است اما، از سویی دیگر، برغم شاعران متفاخر، این شیرین سخنی را، منسوب به خود نمی‌داند بلکه عواملی مثل وصف معشوق را عامل اصلی خوش سخنی خود می‌داند:  
سعدیا، شور عشق می‌گوید  
سخنانت نه طبع شیرین گوی  
هر کسی را نباشد این گفتار  
عود ناسوخته ندارد بوی  
(کلیات، ص ۸۱۲)  
در جایی دیگر، دلیل ملاحظت سخن خود را، نام معشوقی می‌داند که در این سخن هست و به یمن این نام، سخن، متبرک و متعالی شده است:  
مگر که نام خوست بر دهان من بگذشت  
برفت نام من اندر جهان به خوش سخنی  
(کلیات، ص ۷۹۵)

۶- **از زبان دیگران خود را خوش سخن**

**معرفی کردن:** سعدی برای اینکه مجبور نباشد از واژه «من» که بوی بیشترین نوع خود بینی را می‌دهد، استفاده کند به دو طریق «من» خود را در شعر بروز می‌دهد:  
**الف:** استفاده از آرایه تجرید به گونه‌ای که به جای «من چنین و چنانم» «سعدی چنین و چنان» است  
می‌آورد، تا بوی خودنمائی ندهد (اکثر قریب به اتفاق تفاحرات سعدی از این گونه است):

۳- **اصل غافلگیر کنندگی:** دیگر شگرد سعدی، غافلگیر کردن خواننده است که برای این اصل بیش از همه به مدح شبیه به ذم روی می‌آورد به گونه‌ای که تا نیمه‌های بیت، بر این گمانیم که شاعر می‌خواهد، شعر خود را با شکسته نفسی ضعیف جلوه دهد؛ اما یکباره به مدحی که در پشت این ذم نهفته است می‌رسییم و باز اعجاب، ما را از انزجار باز می‌دارد:

هنر بیار و زبان آوری مکن سعدی  
تا اینجای بیت از موضع یک شخص  
دیگر، خود را به پر حرفی متهم  
می‌کند اما در ادامه یکباره صحنه  
عوض می‌شود و می‌گوید  
نمی‌خواهد پر حرفی کنی چرا که  
شکر نیاز به معرفی و تبلیغ  
شیرینی خود ندارد.  
هنر بیار و زبان آوری مکن،  
سعدی

چه حاجتست که گوید شکر که  
شیرینم  
(کلیات، ص ۶۸۸)  
و یا این بیت بسیار ظریف با حس آمیزی  
اعجاب‌آورش:  
من دگر شعر نخواهم که نویسم  
که مگس



گلی چو روی تو گر ممکن است در آفاق  
نه ممکن است چو سعدی هزار دستانش  
(کلیات، ص ۶۳۳)

قلم است این به دست سعدی در  
یا هزار آستین در دری  
(کلیات، ص ۷۵۹)

قیامت می کنی سعدی، بدین شیرین سخن گفتن  
مسلم نیست طوطی را در آیامت شکر خایی  
(کلیات، ص ۳۱)

ب: واگوی اعتراف دیگران به خوش سخنی: در این  
موارد به صورتی غیر مستقیم گفته دیگران را درباره خوش  
سخنی خود می آورد و با آنکه مطمئن هستیم، بعضی از  
این دیگران، مثل «باد بهار» یا «بوی گل» اصلاً نمی توانند  
حرف بزنند تا سعدی را خوش سخن بنامند، باز هم در  
اینگونه بیتها، احساس مواجهه با تفاخری مغرورانه را  
نداریم:

باد بهار و بوی گل متفقدن سعیدیا!

چون تو فصیح بلبلی حیف بود ز خامشان  
و آخرین نکته در میان عوامل درون بیته، این است  
که سعدی گاهی نیز از موضع شکسته نفسی محض و  
با ذکر یک خود کم بینی بیته می آورد که حسی صادقانه  
نسبت به او پیدا می کنیم و او را فقط شاعری که از خود  
تعریف می کند نمی بینیم:

به خنده گفت که سعدی سخن دراز مکن  
میان تهی و فراوان سخن چو طنبوری  
(کلیات، ص ۷۷۶)

که البته در همین خود کم بینی هم لطیفه ای گنجانده  
که باز باعث می شود آن را جدی نگیریم؛ وقتی می گوید  
«به خنده گفت» غیر مستقیم می خواهد بگوید: «شوخی  
کرد و جدی نگفت»

ب: عوامل فرایتهی

آنچه تا اینجا آمده، موارد و دلایلی است که یک بیت  
مباهات خود را، توجیه می کند؛ اما اگر به جای ورود به  
متن غزلیها، نگاهی از بالا به آثار سعدی داشته باشیم،  
عوامل دیگری را نیز در توجیه تفاخرات سعدی، دخیل  
می بینیم. مهم تر از همه اینکه سعدی اگر خود را شیرین  
سخن معرفی می کند، واقعاً هم هست و در بسیاری موارد  
باید ادعان داشت که نه تفاخر و اغراق و مبالغه و غلو، که  
یک واقعیت را به شیرینی ابراز کرده است؛ و اگر چه این  
ابزار واقعیت، گفته او را در گلستان نقض می کند که  
«مشک آن است که خود بیبوی، نه آن که عطار بگوید»  
از سویی دیگر هم سعدی و زیبایی شعرش در واقع،  
پریروی است که تاب مستوری ندارد.

عامل دیگری که تعریفهای سعدی را از خود، توجیه  
می کند این است که او شاعری است شیرین سخن و  
آنچه سعی در ابراز آن دارد همین شیرین سخنی است  
نه چیز دیگر؛ او مثل دیگر شاعران متفاخر نیست که خود  
را در همه چیز از همه کس برتر بداند و بنمایاند. تمام  
شواهدی که تا اینجا آمده؛ گویای این واقعیت است که او  
فقط شیرین سخن خود را جلوه می دهد همان چیزی که  
واقعاً در او هست، نه اینکه مثلاً همچون خاقانی صرفاً به  
این خاطر که پدرش نجار است اصرار داشته باشد به ما  
بقبولاند که قرابتی و تناسبی با حضرت ابراهیم دارد یا

صرفاً به دلیل ترسازاده بودن مادرش، خانواده خود را با  
خانواده مسیح مقایسه کند:

وز دگر سو چون خلیل الله دروگر زاده ام  
بود خواهر گیر عیسی مادر ترسای من  
(کلیات خاقانی، ص ۳۲۳)

دیگر عامل در پذیرش مباهاتهای سعدی، این است  
که او فقط از خود و شعر خود تعریف کرده و این تعریف  
به قیمت خراب کردن دیگران تمام نشده است. اکثر  
هجوهای شاعران (بویژه در سبک خراسانی و بین، بین  
بر پایه ترفیع خود و تذلیل دیگران است که از نمونه های  
موجه تر و قابل ذکر آن می توان به بعضی از ابیات خاقانی  
اشاره کرد:

شاعر مفلک منم خوان معانی مراسم  
ریزه خور خون من عنصری و رودکی (کلیات، ص  
۹۲۷)

عنصری گویا معزی یا سنایی کاین سخن  
معجزه است از هر سه گرد امتحان انگیخته  
(کلیات، ص ۳۹۸)

یا فی المثل برای توجیه قصیده خود با مطلع:  
الصوبح الصوبح کامد کار  
النثار، النثار کامد یار  
(کلیات، ص ۱۹۵)

معلقه امراء القیس را با مطلع:  
قفانیک من ذکری حبیبه و منزل  
بسقط اللوی بین الدخول فحومل  
چنین مرود می داند که:

این قصیده زجمع سبعیات  
نامنه است از غرایب افکار  
از در کعبه گر در آویزند  
کعبه در هن فشانندی استار  
زد «قفانیک» را قفایی تیگ  
و امراء القیس را فکند از کار  
(کلیات، ص ۲۰۷-۲۰۶)

و آخرین عامل اینکه شعر سعدی، برجستگیهای  
دیگری دارد که ذهن خواننده در نگاه اول به آنها معطوف  
می شود نه به تفاخرات این برجستگیها که بعضی به  
صورت ویژگی سبکی و بعضی در شکل یک زیبایی نسبتاً  
مطلق، جلوه گر شده خود به خود فخر و مباهات را به  
درجات پایین تر در هرم ویژگیهای شعر سعدی می راند و  
خواننده وقتی از گلستان شعر سعدی خارج می شود، معطر  
به مشک شده است که عطرش نیز به خوشبویی آن  
تأکید داشته است بی آنکه خلاف گفته باشند. در یک  
کلام می توان گفت سعدی شاعری است شیرین سخن  
که این شیرین سخنی را به صورتی جریان جار نمی راند  
بلکه پوشیده از خواننده اعتراف می گیرد:

۱- ر. ک. دفتر ایام - دکتر عبدالحسین زین  
کوب، ص ۱۶

۲- ر. ک. نامه چارلی چاپلین به دخترش ژوآلین

«قصیده ای که بیت فوق از آن انتخاب شده هر چند در  
اصل شکرانیه و حسنه است، در این مورد سخن باعث شده  
انواع مباهات را از خاقانی ببینیم، او در این قصیده در اینجا  
وجهی ندارد اما خواننده شعر می تواند مراجعه به آن بویژه  
از بیت ۲۵ به بعد تفاوت فاحش تفاخر در خاقانی و سعدی را  
بیند.

● عامل دیگری که  
تعریفهای سعدی را از  
خود، توجیه می کند این  
است که او شاعری  
است شیرین سخن و  
آنچه سعی در ابراز آن  
دارد همین شیرین  
سخنی است نه چیز  
دیگر؛ او مثل دیگر  
شاعران متفاخر نیست  
که خود را در همه چیز از  
همه کس برتر بداند و  
بنمایاند.

● شعر سعدی،  
برجستگیهای دیگری  
دارد که ذهن خواننده در  
نگاه اول به آنها معطوف  
می شود نه به تفاخرات  
این برجستگیها که  
بعضی به صورت ویژگی  
سبکی و بعضی در شکل  
یک زیبایی نسبتاً مطلق،  
جلوه گر شده خود به خود  
فخر و مباهات را به  
درجات پایین تر در هرم  
ویژگیهای شعر سعدی  
می راند.